

# کسی که بلد نیست قصه تعریف کند باید نویسندگی را رها کند

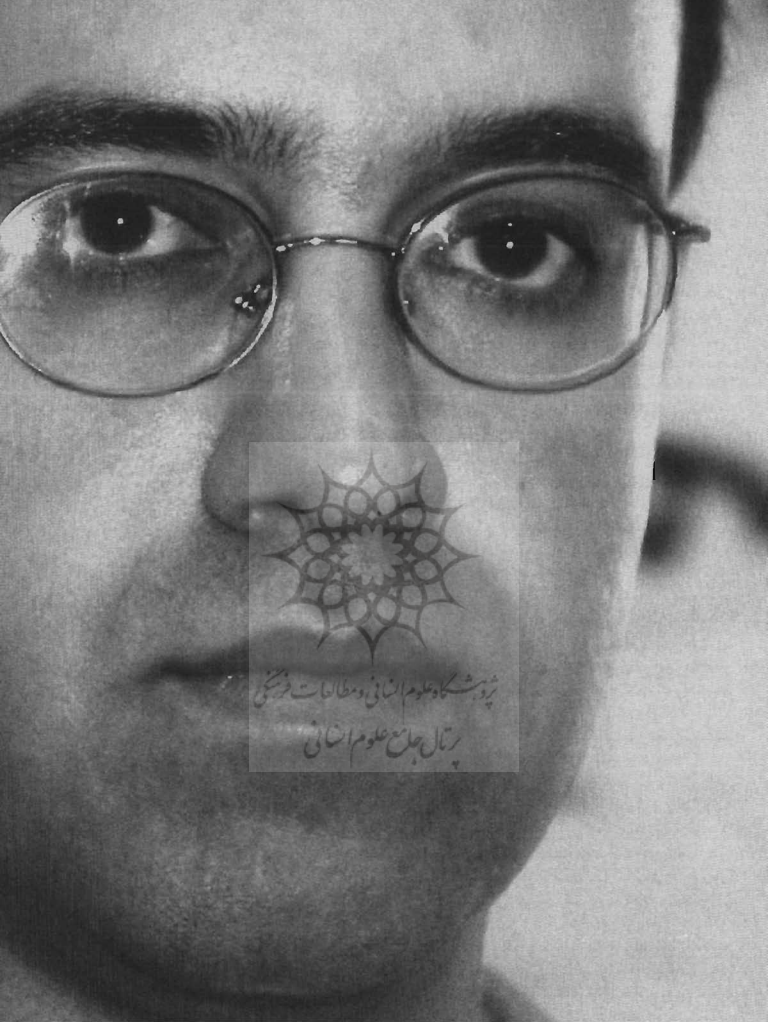
سیامک گلشیری

سیامک گلشیری در سال ۱۳۴۷ متولد شده، تحصیلاتش را تا سطح فوق لیسانس در رشته زبان و ادبیات المانی ادامه داده است. از او تاکنون چند مجموعه داستان و رمان منتشر شده که به چاپهای متعدد رسیده‌اند. گلشیری را شاید بتوان پرکارترین و پرمخاطب‌ترین نویسنده نسل جوان محسوب کرد. مجموعه داستانهای از «عشق و مرگ»، «همسران»، «با لبان بسته» و رمانهای «کابوس»، «شب طولانی»، «میهمانی تلخ» و «نفرین شدگان» از کارهای اوست. رمان «میهمانی تلخ» او کاندیدای بهترین رمان سال هشتاد و یک از سوی جایزه مهرگان بود. رمان «نفرین شدگان» نیز کاندیدای بهترین رمان سال هشتاد و دو از سوی جایزه مهرگان و جایزه ادبی اصفهان شد. از او، تاکنون چند کتاب ترجمه نیز منتشر شده است. رمانهای «نان آن سالها» و «میراث» از هاینریش بل، «اندوه عیسی» از ولفگانگ برشرت، «چاپلین» که شامل زندگی و آثار چارلی چاپلین است و کتاب «زیباترین افسانه‌های جهان» که آن را به همراه علی عبداللهی ترجمه کرده است.

کدام کارتان را بیشتر از همه دوست دارید؟

○ نمی‌توانم بگویم کدام یکی را بیشتر دوست دارم. هر کدام را به نوعی دوست دارم. هنوز خواب خیلیم‌هاشان را می‌بینم و با بعضی شخصیت‌های آنها زندگی می‌کنم. یک چیز را هم بگویم، ممکن است در آینده دوباره سروکله بعضی‌هاشان در داستان کوتاهی یا رمانی پیدا بشود. می‌دانم که اینها تا آخر عمر دست از سرم برنمی‌دارند.

○ شاید بهتر باشد بپرسم کدام یک از شخصیت‌های کارهایتان را بیشتر از بقیه دوست دارید؟ درست یادم نیست. فکر می‌کنم شخصیت گیتی (شخصیت زن رمان شب طولانی) خیلی پیچیده باشد و من هنوز گاهی ردپایی از گیتی را در داستانهای کوتاه‌ام می‌بینم. کامران، شخصیت اصلی رمان «کابوس»، هم همین‌طور. شخصیت‌های «نفرین شدگان» هم همین‌طور.



پروپوزیشن کاؤ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

هستند. دلم نمی‌خواهد هیچ‌کدام از اینها را از یاد ببرم.

○ در رمان «نفرین‌شدگان»، افزون بر جنبه‌های اجتماعی زیادی که در آن دیده می‌شود عشق پررنگی هم وجود دارد. چطور شد که این قدر در این داستان به سمت رمانس حرکت کردید؟ تمام داستانهای من، به نوعی عاشقانه است. من بیشتر وقتها یک زن و شوهر یا مثلاً یک زن و مرد را مقابل هم قرار می‌دهم و منتظر می‌شوم ببینم چه کار می‌کنند. چیزی که برایم اهمیت دارد، بحث رابطه‌هاست. بحث رفتارهاست. خواه ناخواه پای عشق هم به میان می‌آید.

○ درست می‌گویید اما «نفرین‌شدگان» به وضوح عاشقانه است.

بله، محور داستان، عشق میان راوی و دختری است که از آلمان برگشته است. باید هم همین‌طور می‌بود تا عشق به چیزهای دیگر معنا پیدا می‌کرد. این دو شخصیت از قبل یکدیگر را می‌شناختند، از قبل از اینکه رویا به آلمان برود، قرار بوده است ازدواج کنند، ولی یک‌دفعه دختر ول کرده، رفته و حالا بعد از چند سال برگشته است و می‌خواهد در ایران زندگی کند و یکی از دل‌بستگی‌هایش به اینجا، راوی است. من می‌خواستم اینها در طول رمان عاشق هم بشوند که در عمل هم این اتفاق افتاد. اما در کنارش خیلی چیزهای دیگر هم مطرح است.

○ دوست راوی هم کمابیش عاشق نامزدش است.

بله، این دو عشق، به موازات هم پیش می‌روند. دلم می‌خواست این رمان آدمهای متعدد داشته باشد. بحث جامعه هم برایم مطرح بود. در عین حال چیزی که برایم بیش از همه اینها مطرح بود، فضای تهران معاصر بود. همین خانه‌ها، همین پارکها، همین دخترها و پسرها و رابطه‌هایشان و خیلی چیزهای دیگر. دلم می‌خواست خیابان سهروردی، دقیقاً همین خیابان سهروردی باشد که الان هست. یا خیابان شریعتی یا مثلاً یوسف‌آباد و با پل رومی و یا میدان ونک. خیلی چیزهای دیگر و آدمها هم همین آدمهایی باشند که الان وجود دارند.

○ تقریباً نیمی از رمان هم در اصفهان می‌گذرد. در انتخاب این فضا آیا عمدی در کار بوده است؟

دلم می‌خواست شخصیتها به یک شهر دیگر هم بروند و خوب، من اصفهان را تا حدودی می‌شناسم. دلم می‌خواست فضای آنجا را هم یا آدمهایش وصف کنم. افزون بر آن، اینکه در مدتی که شخصیتها در اصفهان هستند، مسائل دیگری هم مطرح می‌شود که فکر می‌کنم به بخش ناگفته‌های داستان باز می‌گردد.

○ به گمانم در مجموعه داستان آخرتان، «با لبان بسته»، بیشتر به فضای تهران معاصر پرداخته‌اید؟

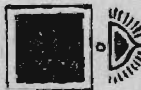
بله، فضا خیلی امروزیتراست. اما نوع رفتارها فرق نمی‌کند.

○ این مجموعه داستان‌تان سروصدای زیادی به پا کرده است. خودتان نظرتان چیست؟ نظری ندارم.

○ در دو تا از رمانهای شما «میهمانی تلخ» و «کابوس»، خشونت آشکار دیده می‌شود. حتی شاید بشود این‌طور گفت که تا حدودی فضا جنایی است. جالب اینجاست که وقتی آدم، رمان میهمانی تلخ را می‌خواند، فکر می‌کند دارد فیلم می‌بیند. من احساس می‌کردم دارم یک فیلم جنایی می‌بینم. دلم می‌خواهد بدانم چقدر فیلم می‌بینید؟

خیلی. تقریباً روزی یک فیلم می‌بینم. البته این به سبک ربطی ندارد. در واقع یکی از منابع الهام من فیلم است. بارها در میان تماشای فیلمها چیزهایی در ذهنم جرقه زده است. خیلی وقتها، گره‌های داستانها و رمانهایم به دست فیلمها باز شده‌اند. جالب است بدانید وقتی داشتم فیلم «تنگه وحشت» مارتین اسکورسزی را می‌دیدم، داستان «میهمانی تلخ» به ذهنم خطور کرد. حتی بعد خیلی فیلمهای دیگر شبیه همان تنگه وحشت دیدم تا فضا در ذهنم تداعی شود. فیلمهای کیشلوفسکی هم خیلی روی من تاثیر دارند.

○ از حرفهایتان این‌طور فهمیدم که به فیلمهای ترسناک و دلهره‌آور خیلی علاقه دارید.



یکی از چیزهایی است که خیلی به آن علاقه داریم. من به تازگی فیلم «اتاق وحشت» دیوید فینچر را دیده‌ام. الان دل توی دلم نیست که چنین رمانی بنویسم.

○ در کودکی هم به فیلمهای ترسناک علاقه داشتید؟

شاید اصلاً از همان موقع شروع شد. داستانهای جنایی و وحشتناک خیلی می‌خواندم. فیلمهای جنایی را هم دوست داشتم. اما خوب، شاید هیچ کدام را به اندازه فیلمهای وسترن دوست نداشتم.

○ خیلی جاها شنیده‌ام که می‌گویند آثار نویسندگان آمریکایی هم خیلی بر کارهایتان تاثیر داشته است، نظیر همینگوی، سالینجر و کارور. که البته کارور از همه بیشتر. نظر خودتان چیست؟

شکی نیست که آثار آنها بر کارم تاثیر داشته است. از این نویسندگان که گفتید، خیلی چیزها یاد گرفته‌ام. خیلی نویسنده‌های دیگر را هم باید به این لیست اضافه کنید. اصلاً دانشی که نویسنده به دست می‌آورد و بدون آن، به نظر من، نوشتن به یک پول سیاه هم نمی‌ارزد، از راه خواندن همین آثار است.

○ سبکتان هم تاحدودی سبک همینگوی یا کارور را تداعی می‌کند. چطور شد که این قدر به چنین سبک‌هایی نزدیک شدید؟

ببینید، من این شباهت را اکتسابی نمی‌دانم. یعنی بعید می‌دانم بشود گفت آدم مثلاً در طول زمان یاد می‌گیرد به این شیوه بنویسد. بخشی از آن به ذهن نویسنده بازمی‌گردد. من فکر می‌کنم باید ذهنها به هم شبیه باشد. محال است کسی بتواند با آموزش، دیالوگ خوب بنویسد. ممکن است با تمرین زیاد یک چیزهایی یاد بگیرد، ولی ذات دیالوگ‌نویسی چیز دیگری است. چیزی سوای آموزش و دانش در کار است. بعد در عین حال، در این نوع داستان، نویسنده کاملاً بی‌طرف است. در «میهمانی تلخ» به ندرت می‌توانید یک صفت یا قید پیدا کنید. در این نوع داستانها آسمان یا صاف است یا ابری. چیز دیگری وجود ندارد. همه چیز کاملاً به شکل زلال نوشته می‌شود.

○ از حرف‌هایی که زدید به نظر می‌رسد به این حرف اعتقاد دارید که اگر کسی استعداد داستان‌گویی نداشته باشد، هیچ کدام از شیوه‌های داستان‌نویسی به دردش نمی‌خورد؟

بله، حرف کاملاً درستی است. کسی که بلد نیست قصه تعریف کند، باید نویسندگی را رها کند. باید برود دنبال یک کار دیگر.

○ شما گاهی ترجمه هم می‌کنید. چه تفاوتی بین ترجمه و تالیف وجود دارد؟

برای من ترجمه خیلی دشوارتر است. گاهی آدم برای ترجمه یک جمله مجبور است ساعتها فکر کند و ساعتها با کلمات ور برود. در عین حال در آوردن لحن نویسنده هم مطرح است. برای درآوردن لحن هاینریش بل در رمان «نان آن سالها» مجبور شدم چهار بار کتاب را ترجمه کنم. نوشتن برای من خیلی راحتتر است. گاهی در یک روز ده صفحه جلو می‌روم، گاهی هم البته یک سطر. البته حک و اصلاح آن ده صفحه، یک ماه، شاید هم بیشتر طول می‌کشد.

○ ترجمه به کار نویسندگیتان لطمه نمی‌زند؟

هر وقت رمان یا مجموعه داستانی را تمام می‌کنم، می‌روم سراغ ترجمه. البته بعد که تمام شد، تا مدت‌ها نمی‌توانم چیزی بنویسم. در تمام طول آن مدت، کتاب می‌خوانم و فیلم می‌بینم تا برگردم سر جای اولم.

○ کتابی زیر چاپ دارید؟ شنیده‌ام که دارید روی یک مجموعه داستان کار می‌کنید.

بله، اسمش «عنکبوت» است و شاید تا آخر سال دربیاید.

